

طرحی برای بازخوانی تاریخ زنان در ایران

عاطفه رنگریز^۱



به: روناک



زنان قاجاری در گرد سماور، اثر اسماعیل جلایر، ۱۲۴۰

^۱ پژوهشگر و کنشگر حوزه‌ی زنان

در این نوشتار می‌کوشم نشان دهم که چرا تاریخ‌نگاری انتقادی در حوزه‌ی جنسیت ایرانی به‌غایت ضروری است.^۱ در ابتدا با طرح این سؤال که چرا عموماً هویت جنسیتی در ایران مورد نقد قرار نگرفته است، تاریخ‌نگاری و نظام دانش مسلط از آن‌رو که هیچ‌گاه جنسیت در آن موضوع اصلی نبوده و همیشه زنان در آن به حاشیه رفته‌اند، مورد نقد قرار می‌گیرد تا زمینه‌ساز آگاهی‌بخشی نوشتن تاریخ زنان و چگونگی فرودست‌سازی آنان شود. سپس با تکیه بر کتاب «زنان سبیلو و مردان بی‌ریش» نوشته‌ی افسانه نجم‌آبادی از شکل‌گیری جنسیت زن ایرانی در دوران مدرنیته بحث و در پایان در همین چارچوب پرسش‌های جدیدی طرح می‌شود.

هویت جنسیتی

رویکرد عام درباره‌ی جنسیت بر دوگانه‌باوری زن/مرد استوار است، یعنی تصور فردی خارج از این دو محال است و فرد لاجرم جنسیتی است. باید اذعان کرد که پرسش از هویت جنسیتی ایرانی به معنای پرسش از هویت در داخل کشور ایران و این جغرافیای سیاسی مدرن (دولت/ملت) است. در واقع شناسنامه، سند هویت فرد با جنسیت و تابعیت تعیین می‌شود. در باب هویت جنسیتی در ایران قبل از هر چیز باید به دو نکته اشاره کرد: یک، طبق قانون کشور ایران، دگرباشان جنسی به رسمیت شناخته نمی‌شوند و ممنوعیت هم‌جنس‌خواهی وجود دارد و دو طبق این قانون حجاب زن ایرانی الزامی و وجه تمایز فرهنگ ایرانی - اسلامی با غرب است. این دو نکته پیوند مهمی با مسأله‌ی

^۱. در کارگاه «تاریخ و جنسیت» به پرسش درباره‌ی جنس و جنسیت و مفصل‌بندی نیروها در غرب پرداخته شد که چه‌گونه در فرآیند مدرنیته، سرمایه‌داری بدن و میل و نیروی کار آن را نشانه گرفته‌اند و سبب شکل‌گیری جنسیت مرد/زن گشته‌اند. (و این مبحث در متن «تولید جنس دوم در سرمایه‌داری مدرن» به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.) سپس این مسأله نیز مطرح شد که در باب هویت جنسیتی نمی‌توان یک دستگاه عام و جهان‌شمول را به کار برد و باید از شکل‌گیری جنسیت در ایران پرسید. از این‌رو در این نوشتار به مسأله ضرورت تبارشناسی جنسیت ایرانی اشاره می‌شود.

جنسیت دارد که در متن به صورت مشخص‌تر بدان پرداخته می‌شود. مسأله در این متن این است که اگر هویت فردِ مدرن در ایران جنسیتی است، چرا هویت جنسیتی به‌عنوان موضوع مطالعه در نظام دانش و تاریخ‌نگاری و حتی مطالعات فمینیستی به‌ندرت مطرح شده است؟ و چه‌گونه تحلیل انتقادی از موقعیت جنسیتی ممکن می‌شود؟ و چرا رویکرد عام جنسیت مدام در نظام دانش بازتولید می‌شود؟ سؤالاتی از این دست نشان می‌دهد که مواردی از تاریخ‌نگاری که جنسیتِ دوگانه پیش‌فرض آن نباشد و یا مقوله‌ی جنسیت را موضوع خود قرار دهد بسیار نادر است. از این‌رو ضرورت نوشتن تاریخ انتقادی جنسیت اکنون و اینجا طرح می‌شود. در ادامه به تاریخ‌نگاری مسلط و نظام دانش اشاره می‌شود که چه‌گونه نوشتن تاریخ جنسیت در آن به بن‌بست می‌خورد و خود بازتولید‌کننده‌ی جفت متضاد مرد/زن است.

نظام دانش و تاریخ‌نگاری مدرن

تاریخ‌نگاری مسلط نه‌تنها امکان اندیشه و شک‌ورزی درباره‌ی جنسیت را نمی‌دهد بل جنسیت پیش‌فرض ثابت آن است. باید گفت که تاریخ‌نگاری و نظام دانش با یکدیگر در تعامل و پیوند هستند و از این‌رو در رویکرد تاریخ‌نگاری مسلط در حوزه‌ی جنسیت، لحظه‌ی حال تعلیق می‌شود و مسائل زنان مانند دیگر مسأله‌ها مورد پرسش عالمانه - که در پی شناخت و توضیح آن باشد- قرار نمی‌گیرد و صرفاً باورهای عمومی و مشترک در جنسیت در نظام دانش بازتولید می‌شود.

به صورت خلاصه می‌توان گفت تاریخ‌نگاری مسلط خطی و تکاملی و غایت‌باور است که برای توضیح پدیده‌ها به خاستگاه حقیقت رجوع می‌کند و ذیل پیشرفت سعی می‌کند از ابتدا تا غایت تاریخ را توضیح دهد. تاریخ‌نگاری مدرن در ایران دارای خصیصه‌ی عام‌گرایی و تطبیق‌گرایی و مقایسه‌محوری و سوژه‌محوری است که با منطق شرق‌شناسی کار می‌کند و شدیداً مردم‌محور، دولت‌محور و نوشته‌محور است. این

رویکرد با فرایندهای عام و جهان‌شمول نظری، جهات ازپیش تعیین شده‌ای را برای تاریخ در پژوهش خود فرض می‌گیرد. مختصات این تاریخ‌نگاری عبارت است از: **عام‌گرایی و دوگانه‌انگاری**: یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این تاریخ‌نگاری استفاده از مفاهیم عام و دوگانه‌های ذات‌گرایانه است. برای مثال از دوگانه‌های زن/ مرد، شرق/غرب، سنت/ مدرنیته می‌توان یاد کرد.

دوگانه‌ی زن/ مرد: این دوگانه که خاص تاریخ مدرن است بر گذشته فراقنی می‌شود و با فرض‌های جنسیتی اندیشه‌ی مدرن، نظیر زیبایی زنانه یا هنجار دگرجنس‌گرایی سراغ تاریخ می‌رود. **دوگانه‌ی شرق/غرب**: بهترین مثال این دوگانه پرسش عباس میرزا پس از شکست از روس است که «چرا غرب پیش رفت و ایران نه؟». این سؤال بازتاب‌دهنده‌ی منطق شرق‌شناسی است که در سایه‌ی «دیگری»، غرب، مسایل ایران را توضیح می‌دهد. در همین راستاست که بعدتر در مبازات ضداستعماری ایده‌ی غربِ مردانه و شرقِ زنانه شکل می‌گیرد. (جلوگیری و مبارزه از تعرض و غلبه‌ی غرب مردانه بر شرق زنانه). **دوگانه‌ی سنت/مدرنیته**: دوگانه‌ی سنت/مدرنیته به دلیل منطق شرق‌شناسی و ایدئولوژی گذار از سنت به مدرنیته در نظام دانش پدید آمده است. فرض سنت و مدرن، یعنی گذشته ناگزیر به آینده‌ی مدرن /غرب ختم می‌شود و این لحظه‌ی گذار-حال، «بین دو لحظه‌ی قبل (سنتی) و بعد (مدرنیته) منجمد شده و آنچه قرار است این لحظه‌ی طولانی میانی را توضیح دهد در خود لحظه موجود نیست بلکه در قبل و بعد آن است.»^۱ این انجماد خود به معنی تعلیق لحظه‌ی حال است: یعنی ما نه این هستیم نه آن، نه سنتی و نه مدرن. و ازاین‌رو شناخت ناممکن می‌شود و از همین جهت **تطبیق و مقایسه‌گرایی** رخ می‌دهد؛ چنان‌که برای توضیح

۱. ابراهیم توفیق و دیگران، نامیدن تعلیق، انتشارات مانیاهنر، چاپ اول ۱۳۹۸، ص ۴۱.

وضعیت به یک وضعیت بیرونی ارجاع داده می‌شود و مسائل به صورت سلبی توضیح داده می‌شود.

اما این تاریخ‌نگاری چرا مردمحور است و زنان در آن به حاشیه رفتند و چرا برای بررسی مسأله‌ی جنسیت باید آن را مورد واکاوی انتقادی قرار داد؟ نوشته‌محوری تاریخ چرا سبب بازتولید به حاشیه رفتن زنان می‌شود؟ نوشته‌محوری به این معناست که تنها اسناد کتبی از اعتبار ارجاع در تحقیقات تاریخی برخوردارند. در ادامه به پیدایش این تاریخ‌نگاری مدرن پرداخته می‌شود و نشان داده می‌شود که تاریخ‌نگاری مدرن، تاریخ‌نگاری مدرنیته (مدرن‌شدن) نیز هست و هم تاریخ‌نگاری و هم مدرنیته با جنسیت پیوند تنگاتنگی دارند.

تولد نفس تجددخواه

نفس متجدد - یعنی شخصی که کمال خویش را در پیشرفت ایران می‌بیند- در قرن هجدهم در رویارویی و دادوستد فرهنگی با هند و فرنگ متولد شد. نفسی که می‌توان آن را به‌عنوان فیگور هویت مدرن در نظر گرفت؛ یا بهتر روند مدرنیته و سربرآوردن گفتمان تجددخواهی را می‌توان از شکل‌گیری هویتی تحت نام نفس متجدد و مشروطه‌خواه تا فرد به‌عنوان شهروند ایرانی و نه رعیتی در برابر شاه بررسی کرد. در واقع در مواجهه با هند و فرنگ تغییراتی در گزارش تاریخ و گفتمان سیاسی پدید می‌آید که طی آن مفاهیم ایران و ملت بازپردازی می‌شوند و شکل‌گیری فرد به معنای مدرن رخ می‌دهد. تولید نفس متجدد با ظهور تاریخ‌نگاری مدرن همراه شد.

تاریخ‌نگاری جدید

در خلال مواجهه با غرب و تحولاتی در رویکرد تاریخی نظیر گسستن از تاریخ اسلامی و پیدایش رویکرد ایران‌زمینی (کشور) تاریخ‌نگاری مدرن پدید آمد. این رویکرد جدید

برای تغییر حال و آینده به بناکردن گذشته‌ی باشکوه خود دست می‌زند و زمان چرخنده به زمان بالنده تغییر می‌کند: یعنی نوشتن تاریخ براساس وقایع مرتبط به پادشاهان نظیر سرنگونی و روی کارآمدن آنان جای خود را به نوشتن درباره‌ی کشور ایران و پیشرفت آن می‌دهد که این یکی از عوامل مهم در سربرآوردن گفتمان تجددخواهی بود. در واقع ذهنیت مشروطه‌خواه و این تاریخ‌نگاری جدید با استعاره‌ی جنسیتی غیرت، شرف مردانه و تن پنداشتن وطن ممکن شد؛ در گزارش‌های تاریخی و نوشته‌های روزنامه‌نگاران و سیاحان می‌توان دید که با بازپردازی ایران به‌عنوان ناموس وطن (زنی که نیاز به مراقبت دارد) و ملت چون مردان با غیرت که باید از ناموس (وطن) دفاع کنند، بازنگری و بازآرایی آینده‌نگرانه‌ای پدید آمد. یا به بیان دیگر تغییر از اقلیم هفت‌گانه (ایران زمان) به کشور ایران‌زمین با پیکرمندی وطن/ناموس ممکن شد. به‌عنوان مثال در روزنامه حبل‌المتین در پرسش «آیا ایران مریض است؟» تشابه وطن به مادر دیده می‌شود. باید گفت تاریخ‌نگاری جدید با مختصات فرنگ‌ستایی یا فرنگ‌ستیزی، عرب‌ستیزی و سربر آوردن دوره‌ی باشکوه گذشته‌ی ایران باستان قبل از اسلام است که در تلاش برای تحول‌خواهی و صیانت فرد در برابر شاه به‌عنوان شهروند است. پس مختصات تاریخ‌نگاری مدرن و عوامل پیدایش آن در حوزه‌ی جنسیت بسیار مهم است. با پررنگ کردن **حال زار وطن یا مادر بیمار** می‌توان نشان داد که چه‌گونه تاریخ‌نگاری مدرن از همان ابتدا با جنسیت و جنسیت‌سازی همراه بوده است.

حال زار وطن/ناموس

حال زار وطن نشان‌دهنده‌ی شکل‌گیری منطق شرق‌شناسانه است که به‌وجود آمدن آن دلایل متعددی دارد: از یک طرف غرب، دیگری، یعنی شرق عقب‌مانده را با عقلانیت غربی و سوژه‌محوری خود (سوژه‌ی عام و جهان‌شمول مرد سفیدپوست دگرجنس‌گرا) با قصد استعمار و استثمار مفهوم‌پردازی کرده است یا بهتر غرب به قصد توجیه استعمار

و استثمار خود دیگری شرق را ساخته است: شرقی که بربر، عقب مانده، غیرمتمدن است و غرب باید برای متمدن کردن آنان وارد عمل شود. خلاصه، منطق شرق شناسی محصول فلسفه و عقلانیت غربی و اهداف سیاسی و اقتصادی غرب است. از طرف دیگر تحولات داخلی نظیر ظهور رویکرد تاریخ نگاری جدید و گزارش ها و نوشته های سیاحان و روزنامه نگاران از غرب در تحلیل وضعیت ایران در خلال مواجهه با غرب، از همان ابتدا در دام شرق شناسی افتاده بود که مسائل ایران را ذیل غرب و دیگری سازی غرب و همچنین دیگری عرب (در قالب عرب ستیزی) تفسیر می کرد؛ به این معنا که سیاحان و... در برابر وضعیت جامعه ی غرب مانند زیست و موقعیت زنان از حضور آنها در فضای عمومی تا نداشتن حجاب و... به دلیل نگرش فرهنگی ایرانی و مردانه و وضعیت زنان ایرانی که محبوس در اندرونی بودند، حیرت زده بودند. اما آنچه که در این نوشتار مهم است **استعاره ی جنسیتی حال زار وطن زنانه** است که تاکنون بررسی نشده است. باید گفت که خود این استعاره ی جنسیت باید محل بحث قرار بگیرد. اما تاریخ نگاری مردم محور و جنسیت زده و همچنین نوشته محور نمی تواند این استعاره را مسأله مند کند. حال پیش از آن که به استعاره ی جنسیتی وطن پرداخته شود، تبعات تاریخ نگاری مسلط در حوزه ی جنسیت بیان می شود.

تبعات تاریخ نگاری مسلط در حوزه ی زنان

از اولین پیامدهای تاریخ نگاری مسلط پذیرفتن نظریات واحد، عام و جهان شمولی چون پدرشاهی درباره ی ستم زنان است و در همین جهت استیلای نظریات فمینیستی غرب و یا واکنش به آن در نظام دانش به چشم می خورد؛ این سبب می شود که سوژه گرایی عام و غربی به نام زنان و سیاست هویتی ممکن شود به این معنا که زنان دسته بندی واحد و یکپارچه ای دارند و عامل ستم بر آنها یکسان است. از این رو اندیشه های فمینیستی به سان امری استعلایی که راهکار یکتایی را برای همه در آستین دارد رخ

می‌نماید: نظیر وارونه کردن تبعیض جنسیتی با راهکار برابری زن و مرد در دستیابی به مشاغل و... و یا در دام علم‌باوری و عقلانیت غربی می‌افتد که سوژه‌ی انسان را دارای خصایل ماهوی و ثانویه می‌داند که گویی یکه‌قانون جهان‌شمولی وجود دارد که زنان را به عقب رانده است. یا از طرف دیگر پذیرفتن بی‌چون و چرای واقعیتِ اکنون تحت انگاره‌ی فرهنگ و مذهب و قانون ایرانی، و این مسبب تکرار هویت جنسیتی می‌شود زیرا این هویت چونان پدیده‌ای طبیعی فرض می‌شود و به همین جهت امکان بررسی تاریخی آن سلب می‌شود. همچنین از پیامدهای دیگر این رویکرد خاستگاه‌محوری است و از این رو برای پیدا کردن منشأ ستم به پیشاتاریخ و بدن طبیعی قبایل اولیه ارجاع می‌دهند. در همین راستا ایدئولوژی **بازگشت به خویشتن** مانند نظریه‌ی غرب‌زدگی سربرمی‌آورد. سردمداران این رویکرد معتقدند که باید آزادی زن را در تاریخ سرزمین خود جستجو کرد نه در غرب. پس **اسطوره‌گرایی مادرسالاری و مادرسری در فرهنگ باستان ایرانیان و یا تکیه بر مبانی اسلام** به‌عنوان راه رستگاری انسان‌ها و تلقی مطالعات فمینیستی همچون انحراف یا توطئه‌ی غرب پدید می‌آید. همچنین باید از ایدئولوژی دیگری گفت که در همین تاریخ‌نگاری زاده می‌شود، **ایده‌آل زن غربی به‌عنوان زن آزاد و رها** که با بنیادهای لیبرالی و قانون‌گرایی می‌توان به آن دست یافت. پس به صورت خلاصه این دو ایدئولوژی بازگشت به خویشتن، (چه بازگشت به فرهنگ باشکوه ایران باستان قبل از اسلام و چه ایران اسلامی) و ایدئولوژی ایده‌آل زن غربی زاده‌ی رویکرد تاریخ‌نگاری مسلط و منطق شرق‌شناسی است. **بی‌جهت نیست که هویت ایرانی و بعدتر هویت ایرانی-اسلامی هر دو، بدن زن را نشانه می‌گیرند و رمزگذاری می‌کنند.** از این رو غالباً نگارش تاریخ زنان از معنای اصیل خود تهی می‌شود و در دام **تاریخ جبران** می‌افتد، تاریخ جبران یعنی تقلیل نگارش تاریخ زنان به نقل حکایت‌های فرودست بودگی زنان در تاریخ ایران و نه بررسی تاریخی فرودست شدن آنان یا این تلقی که صرفاً ذکر قول و حکایت و سرنوشت زنان غیاب زنان در

روایات تاریخی را جبران می‌کند، در صورتی که نوشتن تاریخ زنان به قصد ساخت تاریخ اتفاق می‌افتد نه تکرار بیهوده‌ی تاریخ و پر کردن جای خالی.

نگارش تاریخ زنان

«ما به تاریخ نیاز داریم، اما نه بدان‌گونه که ولگردهای لوس پرسه‌زن در باغ معرفت بدان نیاز دارند.»^۱

در چنین وضعیتی باید تاریخ‌نگاری انتقادی را مطرح کرد که مسأله‌ی جنسیت را نه ذیل مفاهیم کلی چون دولت و دین تفسیر کند، و نه ذیل تاریخ غرب، به گونه‌ای که تحلیل جنسیت در واکنش به جامعه‌ی غربی و در مقایسه با غرب بررسی شود و یا بررسی مورد خاص یک قاعده‌ی عام، به‌عنوان مثال «چه‌گونه سرمایه داری مدرن در ایران جنس دوم را تولید کرده است؟» طرح شود. اساساً این نوع پرسش‌ها که در تاریخ‌نگاری مسلط مطرح می‌شود در تحلیل با مقایسه و تطبیق جلو می‌رود. اما در تاریخ‌نگاری انتقادی این پرسش‌ها کنار زده می‌شود تا به پرسش چرا این‌گونه است و نه به شکلی دیگر؟ و چه‌گونه می‌توان تاریخ جنسیت را درون‌ماندگار و غیرشرق‌شناسانه و زنانه نوشت؟ پاسخ داد. در واقع برای تبارشناسی جنسیت گریزی نیست از این‌که در باب علل چنین بودن و به گونه‌ای دیگر نبودن کندوکاو کرد، این امر سبب می‌شود که بتوان از سیاست هویت‌طلبانه به نام «ما زنان» بیرون زد و پرسید که در تاریخ ایران چه‌گونه جنس دوم شکل گرفته است. مسأله این است که هویت جنسیتی امروز چه‌گونه پدید آمده و چه نیروهایی در تولید و بازتولید آن دخیل‌اند. در واقع پرابلماتیک کردن این سؤال به معنی تأکید و پافشاری بر هویت فرودست زنان نیست بلکه دادن روایتی از علل فرودست شدن آنان در تاریخ است.

^۱ فردریش نیچه، فواید و مضار تاریخ برای زندگی، ترجمه‌ی مراد فرهادپور.

پس به طور خلاصه برای مطالعه‌ی جنسیت باید از چندین جهت تاریخ‌نگاری مسلط و نظام دانش مورد نقد قرار بگیرد: رویکرد فراتاریخی و کورتاریخ بودن جامعه‌شناسی و مطالعات فمینیستی که پدیده‌ها را در تفرد تاریخی^۱ بررسی نمی‌کند و این به مصرف نظریه می‌انجامد زیرا دیگر نظریه برآمده از واقعیت نیست بلکه چونان قاعده‌ی عامی است که باید در پی رد یا اثبات آن بود، در صورتی که نظریه باید از واقعیت حاصل شود و از پژوهش واقعیت امروز مفاهیم ساخته شوند، نه چنان یک قاعده‌ی عام و جهان‌شمول. همچنین عدم شناخت از وضعیت حال، زیرا هر تحلیلی وابسته به دیگری‌سازی است (نظیر غرب فاحشه یا متمدن یا عرب منحنط) که امکان درون‌ماندگار بررسی کردن وضعیت موجود را ناممکن می‌کند. همچنین به دلیل سندمحوری و نوشته‌محوری امکان آرشیکواری مسائل زنان دشوار می‌شود، در صورتی که از امکانات دیگر تاریخ‌نگاری مثل استفاده از نقاشی‌ها، عکس‌ها و ... می‌توان سود جست. همچنین به اشتباه تاریخ غیاب و تاریخ جبران را تاریخ‌نگاری انتقادی جنسیت می‌پندارند و بسیار موارد دیگر. می‌توان به صورت خلاصه گفت که ایدئولوژی بازگشت به خویشتن و یا غربی شدن سبب می‌شود که جنسیت هیچ‌گاه مورد نقد قرار نگیرد و از همین رو شناخت آن به تعویق افتد و آسیب آن در کنش برای مشکلات زنان نیز نمایان شود، زیرا کنش و پژوهش از هم جدا نیستند و در سایه‌ی یکدیگر است که امکان ساخت جهانی دیگر فراهم می‌شود.

پس نگارش تاریخ زنان یعنی نوشتن تاریخ زنان به قصد تغییر و ساخت تاریخ، و توضیح اینکه چرا مرد/زن متضاد دوگانه‌ای است و چرا زنان در این سلسله دوگانه جایگاه پایین‌تری پیدا کرده‌اند و چه‌گونه می‌توان این سلسله‌مراتب جنسیتی را تغییر داد. پس نگارش تاریخ زنان به معنای دادن روایت اسطوره‌ای و قهرمانانه از زنان نیست که به تقدیس و لحظه‌ی پیشاتاریخ یا ذکر روایت نوستالژیک از گذشته‌ی باشکوه منجر

۱. اصطلاح ماکس وبر در رویکرد روش‌شناسی علوم اجتماعی.

شود. و همچنین به معنی این نیست که شکل ستم از ابتدا تاکنون یکسان بوده است بلکه باید به تفاوت دوره‌های تاریخی درباره‌ی زنان و عامل ستم و نوع ستم بر آنان و... توجه کرد. از طرف دیگر نباید به این معنا تلقی شود که دوگانه‌ی سنت و مدرنیته سبب ستم و آزادی زنان است، دوگانه‌ای که به راه‌حل‌های ایدئولوژیک برای رهایی نظیر آرمان زن غربی و یا زن خوب ایرانی و مسلمان ختم می‌شود. همچنین از هر دیگری‌سازی گریزان است چه دیگری مرد و متهم کردن آنان باشد و چه دیگری غرب/شرق و یا عرب/فارس (نظیر ستایش و تقدیس زن ایرانی در مقابل زن غربی و یا بالعکس)، زیرا این دیگری‌سازی خود بازتولیدکننده‌ی جنسیت و به تبع آن انقیاد است. باید گفت در این نوع نوشتن «غلبه بر مفهوم پیشرفت و غلبه بر مفهوم دوره‌ی انحطاط دو روی امر واحدند»^۱ و از این‌رو مسأله برسر انحلال اسطوره‌پردازی در فضای تاریخ است. پس برای این‌گونه نوشتن باید از فرافکنی جنسیت دوگانه‌ی امروز برگزیده برحذر بود تا امکان نقشه‌نگاری موقعیت جنسیتی و ترسیم خطوط تاریخی و مفصل‌بندی نیروها در تولید آن ممکن شود. یعنی اتخاذ نوعی رویکرد تاریخی که نگاهی زمان‌مند به پدیده‌ها داشته باشد و به جای استفاده از نظریات اجتماعی در توضیح تاریخی، فهمی اجتماعی و نگاهی مرکز‌زده از وقایع تاریخی داشته باشد به این معنا که «باید هر سیستم یک‌طرفه‌ی علیت، هر خیال یک‌طرفه‌ای برای تاریخ را رد کنیم»^۲ طرح پرسش‌هایی از این دست که جنسیت چیست و آن را ذیل ابرواژه‌ی طبقه، تبعیض، قانون توضیح دادن باید جای خود را به پرسش از چگونگی تولید جنسیت توسط نیروها با توجه به روایت‌های متکثر دهد. از این‌رو ساخت تاریخ خودمان به این

۱. والتر بنیامین، عروسک و کوتوله، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، انتشارات گام نو، چاپ اول ۱۳۸۵، ص ۱۰۰.

۲. فلیکس گتاری، فلیکس گتاری و یا ما همه گروهک‌ایم، ترجمه عصب‌سنج، انتشار در سایت عصب‌سنج، ص ۵۰.

معنی است که دست از ایده‌ی پیشرفت و آساییدن در غایت تمدن غربی و یا بازگشت به گذشته برداشت و بتوان با حفاری تاریخ و بایگانی دست به تحلیل زد. یعنی «نوعی ماتریالیسم تاریخی است که ایده‌ی پیشرفت را در خود مضمحل کرده باشد. در همین جاست که ماتریالیسم تاریخی می‌تواند به دلایل بی‌شمار خود را قاطعانه از عادات فکری بورژوازی جدا و متمایز سازد. مفهوم مؤسس آن نه پیشرفت بلکه فعلیت بخشیدن یا اکنونی ساختن است.»^۱ و می‌شود در این راستا از امکانات آرشیوکاری نظیر استفاده از سفرنامه‌ها، زندگی‌نامه‌ها، پارچه‌نویسی‌ها، اشعار، حکایت‌ها و داستان‌ها و نقاشی‌ها و نمادهای ضرب شده روی مسکوکات، عکس‌ها و هنرهای دستی زنان چون سوزن-دوزی، گلیم بافی و.... استفاده کرد. پس برای نوشتن تاریخ زنان باید پدیده‌ها را از ایده‌ی طبیعی بودن رها کرد و همان‌طور که مارکس می‌گوید به حضوری تاریخی توجه کرد و با مسأله‌مند کردن اکنون و با پرسش مشخص به سراغ تاریخ رفت تا بررسی کرد که دلیل کافی پدیداری آن پدیده چه بوده است.

جنسیتِ مدرن (ایرانی) و مدرنیته‌ی جنسیتی

حال با توجه به دغدغه‌ی نگارش تاریخ زنان با محوریت کتاب «زنان سبیلو و مردان بی‌ریش» به مسأله‌مند کردن جنسیت در خلال مدرنیته پرداخته می‌شود؛ کتابی که می‌شود آن را در زمره‌ی مطالعات تبارشناسانه به حساب آورد که نویسنده در آن دغدغه‌ی نوشتن تاریخی را دارد که زنان در آن در حاشیه نباشند. باید گفت تاریخ‌نگارانی چون محمد توکلی طرقی و افسانه نجم‌آبادی مدرنیته را درون‌ماندگار بررسی کرده‌اند و به اعتقاد آنها تجدد امری نبوده است که صرفاً از غرب به ایران وارد شده باشد بل در اثر رویارویی با غرب و همچنین تحولات داخلی این امر پدیدار شد. آنها معتقدند که

^۱. والتر بنیامین، عروسک و کوتوله، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، انتشارات گام نو، چاپ

جنسیت با ناسیونالیسم و مدرنیته پیوند دارد و مشخصاً نجم‌آبادی به سراغ استعاره‌های جنسیتی مدرنیته می‌رود و می‌پرسد: مدرنیته‌ی ایرانی چه گونه جنسیتی شد؟ جنسیت چه نقشی در شکل‌گیری مدرنیته‌ی ایرانی داشته و چه گونه این نقش فرهنگی را ایفا کرده است؟ اگر مفاهیم کلیدی مدرنیته‌ی ایرانی جنسیتی بودند، چه گونه جنسیتی شدند و این جنسیتی شدن چه تأثیرهایی بر سرشت مدرنیته‌ی زنان و مردان ایرانی داشته است؟ باید گفت پرسش از هویت جنسیتی امروز که هویتی مدرن است با مدرنیته‌ی جنسیتی گره می‌خورد.

ناموس (وطن) و غیرت (ملت)

همان‌طور که در بالا گفته شد پیکر‌مندی وطن و تغییر ایران‌زمان به ایران‌زمین در روند تجدد با جنسیتی کردن وطن اتفاق افتاد؛ چنان که گویی تعبیر وطن چون ناموس و بیمار منجر به تحریک غیرت ملت جهت بهبود و مداوای این بیمار یکی از دلایل فرهنگی مدرنیته و ظهور شهروند بود. حال باید پرسید چرا وطن زنانه شد و این استعاره‌ی جنسیتی چه گونه رخ داد و منجر به چه شد؟

«از اواخر قرن هجدهم تا اولین دهه‌ی قرن بیستم مدرنیته‌ی ایرانی از طریق بازسازی دوباره‌ی مفاهیمی چون ملت، سیاست، وطن و علم شکل گرفت. این صورت‌بندی‌های دوباره بر تصورات مختلفی از جنسیت مبتنی بودند. تا پیش از دهه‌ی اول قرن بیستم که زنان خواستند خواهران ملت در نظر گرفته شوند معنای ملت بیشتر با اخوت هم‌ردیف بود و وطن به زن، معشوق و مادر تعبیر و تفسیر می‌شد. مفهوم ناموس نیز ارتباط تنگاتنگی با مردانگی ملت و زنانگی وطن داشت.»^۱ این سطور نشان

۱. افسانه نجم‌آبادی، زنان سبیلو و مردان بی‌ریش، ترجمه آتنا کامل و ایمان واقفی، انتشارات تیسرا،

می‌دهد که وطن به مثابه امری زنانه در روند گفتمان تجددخواهی اتفاق افتاده است و بدن زن محملی برای شکل‌گیری مدرنیته بود و عشق دگرجنس‌گرایانه در این دوران اتفاق می‌افتد و در گذشته عشق به وطن به معنای صوفیانه (عرفان اسلامی) و همجنس-خواهانه‌ی مردان بود. پس این سرنخی می‌شود که نویسنده بپرسد چرا عشق هم‌جنس‌خواهانه بدل به عشق دگرجنس‌خواهانه شد؟

آشفته‌گی جنسیت

«تصور از زیبایی در اوایل دوران قاجار (۱۳۰۴-۱۷۴ شمسی) در ایران عمدتاً فارغ از وجه جنسیتی بود؛ به عبارت دیگر، زنان و مردان زیبا، با ویژگی‌های بسیار مشابه‌ای از نظر بدنی و چهره به تصویر در می‌آمدند. گاهی تنها وجه تمایز مرد از زن در بازنمایی‌های تصویری، شیوه‌ی پوشش سر آن‌هاست. در واقع آنچه که مطرح است این است که زیبایی علی‌رغم تصور امروز ما که آن را مؤنث می‌پنداریم به‌هیچ‌رو امری زنانه نبود و اشکال متفاوت میل جنسی وجود داشت و مردان و زنان ابژه‌ی میل مردان بودند و از این‌رو عشق و میل مردان با زیبایی در چهره‌ی زن ارتباط ندارد بلکه با مرد نیز ارتباط دارد. پس زیبایی و میل سابقاً وجه جنسیتی نداشت و معشوق مرد نیز وجود داشته است.»^۱ فیگور غلمان و حور حاکی از وجود کردارهای جنسی متفاوت است. همچنین باید گفت به‌طور کلی کردارهای جنسی دارای الگوی ثابت نبودند و کنش‌های جنسی بی‌شمار وجود داشت و آمیزش مهلبی صرفاً برای تولید مثل بود. در واقع بررسی تاریخی نشان می‌دهد که عشق دگرجنس‌خواه، زیبایی زنانه و میل جنسی دگرجنس‌گرا در آن زمان غالب نبوده است و اشکال متفاوت کردار جنسی نظیر وجود میل به امرد و شاهد وجود داشته و مردان جوان نیز ابژه‌ی میل بودند و عشق هم‌جنس‌خواهانه در عرفان و اشعار به چشم می‌خورده و...

۱. همان، ص ۳۶.

پس باید پرسید که چرا ترجیحات جنسی دیگر در دوره‌ی قاجار کنار رفت و دگرجنس‌گرایی، یگانه ترجیح شد؟

مواجهه با غرب و تحولات داخلی؛ صورت‌بندی مجدد جنسیت

در دوران قاجار در اثر مواجهه‌ی ایران با غرب، نگاه خیره و تحقیر اروپاییان به کردارهای جنسی رایج در ایران و از طرفی واکنش به این نگاه و همچنین تحولات داخلی ایران سبب صورت‌بندی مجدد کنش‌های جنسی شد. اروپاییان با معیار زوج زن/مرد کردارهای جنسی ایران نظیر میل به امرد و رقصیدن مردان با امرد را تحقیر می‌کردند و این کردارهای جنسی همچس‌دوستانه‌ی ایرانی را نشانه‌ی عقب‌ماندگی می‌دانستند و در مقابل نیز تحولات داخلی و تأثیرات این نگاه سبب شد که ایرانیان نیز کنش‌های هم‌جنس‌خواهانه‌ی خود را پنهان کنند و به رد و انکار اشکال هم‌جنس‌خواهانه‌ی خود دست بزنند و از این رو تغییراتی در نقاشی‌های دوران قاجار، رفتار ایرانیان و ... دیده می‌شود. و این سبب نفی هم‌جنس‌خواهی پشت نقاب روابط اجتماعی شد. همچنین نباید از این نکته نیز غافل ماند که نوشته‌های سیاحان و... نیز براساس محوریت زن غربی و اختلاط مرد و زن و عدم داشتن حجاب زن فرنگی و آموزش وی بوده است؛ به بیانی بهتر خود مواجهه‌ی غرب با ایران و یا بالعکس با نشانه گرفتن بدن زن و میل جنسی صورت گرفته است. پس نشانه گرفتن بدن زن، میل جنسی و کردار جنسی و حیرت غرب/شرق در قبال تفاوت‌ها در کردارهای جنسی و... یکی از عوامل شکل‌گیری هویت جدید جنسی شد.

دگر جنس گرایی، ابزار مدرنیته

به‌زعم نجم‌آبادی دگر جنس گرایی و نفی همجنس‌خواهی از ابزار مدرن شدن بود، یعنی علاوه بر پیوند ملی‌گرایی و تحریک حس ناسیونالیستی با جنسیت، خود جنسیت نیز در این روند ساخته شده است به صورتی که کردارهای همجنس‌خواهانه رخت بر بست و زیر نقاب دگر جنس‌خواهی پنهان شد. شکل مدرن عشق به وطن همزمان با فرآیند زنانه‌شدن معشوق در ایران ظهور کرد. این شکل مدرن از عشق به وطن تبدیل به مهم‌ترین جولانگاه هنجارسازی دگر جنس‌خواهی در مدرنیته‌ی ایرانی شد. از سایر عوامل در به‌هنجارسازی میل دگر جنس‌گرایی می‌توان به تغییر پرچم (از تغییرات در پرچم شیر و خورشید که به تدریج خورشید زنانه شد تا حذف چهره زنانه‌ی خورشید در دوران رضاشاه و در نهایت جایگزینی پرچم جمهوری اسلامی ایران با نام الله به جای پرچم شیر و خورشید) تا حضور زنان در فضای عمومی و خارج شدن زنان از اندرونی به فضای عمومی و همچنین مسأله‌ی کشف حجاب در دوره‌ی رضاشاه تا اجباری شدن حجاب در پی انقلاب ۱۳۵۷ (تحت هویت ایرانی-اسلامی) و همچنین باب شدن تعلیم و تربیت زنان و تغییر جایگاه زنان از منزل به مدیر منزل و... اشاره کرد. پس به‌هنجارسازی میل دگر جنس‌گرایی یکی از شروط مهم تحقق مدرنیته بود که در خلال مواجهه با غرب و تحولات داخلی اتفاق افتاد. خلاصه مدرنیته با جنسیت‌سازی هم به معنی ساخت جنسیت دوگانه و زیبایی کردن زنانه و زنانه‌کردن معشوق و نیز با زنانه کردن وطن پیش رفته و راه را برای شهروند شدن و حضور در عرصه‌ی عمومی و احقاق حق باز کرده است. به‌طور خلاصه جنسیت با نشانه گرفتن میل در روند مدرنیته تولید می‌شود. باید دقت کرد نگاه خیره‌ی اروپاییان در نوشته نجم‌آبادی نگاه علی نیست بلکه از مفصل‌بندی نیروهایی بحث می‌شود که به به‌هنجارسازی میل دگر جنس‌گرایی منجر شده است. از این‌رو مواجهه با اروپا نه به‌عنوان علت بل همچون گسست در نظر گرفته می‌شود که همراه با تحولات داخلی و واکنش به این مواجهه

جنسیت شکل بگیرد. وی در این باره توضیح می‌دهد که: «مورخ یا تبارشناس خلاف جهت عقربه‌های تاریخ حرکت می‌کند. در حالی که تاریخ‌نگاری مرسوم در بیشتر موارد در امتداد خط زمان حرکت می‌کند. این حرکت تاریخ‌نگاری مرسوم، مانند روان‌کاوی، به روایت‌های ما قالبی علی-معلولی می‌دهد که در تقابل با روش تبارشناسی است. اگرچه من چندین بار وسوسه شدم تا این کتاب را از زمان حال به گذشته بنویسم، در نهایت به سختی کار پی بردم و تصمیم گرفتم در هر دو سو، هم از گذشته به حال و هم از حال به گذشته حرکت کنم».^۱

کلام آخر

سؤال از استعاره‌های جنسیتی نشان می‌دهد که مدرنیته به چندین جهت جنسیتی بود: نخست، مواجهه با اروپا و مواجهه‌ی آن‌ها با ایران از خلال بدن زن و کردارهای جنسی صورت گرفت و حیرت‌ظرفین در باب فرهنگ و کردار جنسی و... به صورت‌بندی دوباره‌ی اشکال جنسی در ایران انجامید. دوم، تاریخ‌نگاری جدید با پیکرمندی وطن به‌مثابه بدن زن مرتبط است، یعنی ظهور دولت/ملت با تلقی زنانه از وطن و تلقی مردانه از ملت ممکن شد (برانگیختن آتش غیرت ملت برای نجات ناموس/وطن). سوم، این استعاره‌ی جنسیتی و مدرنیته سرآغاز حضور زنان در فضای عمومی و خارج شدن آنها از اندرونی بود. چهارم، جنسیت دوگانه و دگرجنس‌گرایی و تولید جنسیت از خلال مدرنیته اتفاق افتاد؛ به این معنا که تولید جنسیت و به‌هنجارسازی دگرجنس‌گرایی و زیر نقاب رفتن هم‌جنس‌خواهی از ارکان شکل‌گیری مدرنیته بود. و آخر این‌که هویت ایرانی و بعدتر هویت ایرانی-اسلامی با هویت جنسیتی با مسائل زنان مثل مسأله حجاب پیوند تنگاتنگی دارد.

۱. همان، ص ۳۱.

حال این که چه گونه هویت جنسیتی مدرن و مدرنیته‌ی جنسیتی در فرودستی زنان نقش بازی می‌کند باید محل بحث شود و همچنین باید پرسید صرف نظر از دوگانه‌ی فرهنگ و اقتصاد، شیوه‌ی تولید و وضعیت نیمه‌استعماری ایران در تولید جنسیت چه نقشی دارد؟ همچنین می‌توان هم‌جنس‌خواهی زنان را که نجم‌آبادی بدان اشاره می‌کند اما آن را به صورت تاریخی تشریح نمی‌کند مورد بررسی قرار داد و ... در واقع باید گفت این سرنخ‌ها باید سرآغاز پرسشگری شود به قول میچل دین «یک تاریخ انتقادی و مؤثر آنجا می‌آغازد که دیگران پاسخی یافته‌اند.»^۱

در واقع دست‌گذاشتن بر این کتاب برای توضیح تولید جنسیت نیست بل بیشتر به دلیل فاصله‌گرفتن نویسنده از رویکرد تاریخ‌نگاری مسلط است و در آن سرنخ‌هایی به دست می‌دهد که در پرابلماتیک کردن لحظه‌ی اکنون یاری‌رسان است. در نهایت باید گفت حجاب و آموزش با مسأله‌ی زن ارتباط بنیادی دارد و باید مسائل زنان را با توجه به ایدئولوژی غرب‌گرایی و بازگشت به خویشتن و همچنین در چارچوب هویت ایرانی و بعدتر هویت ایرانی-اسلامی مورد پرسش قرار داد.

^۱. ابراهیم توفیق و دیگران، نامیدن تعلیق، انتشارات مانیا هنر، چاپ اول ۱۳۹۸، ص ۳۸.